

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific-Social

علمی - اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ششم آگست ۲۰۱۷

زنبور درشت بی مروت را گوی!!!

باری چو عسل می ندهی، نیش مزین^۱

دانش انسان در حال تحوّل و انکشاف و تکامل است. این بدین معنی هم هست، که دانش انسان هیچگاه کامل نمی‌شود. و کامل شده نمی‌تواند. و مرحله ای هرگز نخواهد رسید، که پیشرفت علم متوقف گردد. برعکس و بهتر است بگویم بعکس^۲؛ هر قدر، که دانش پیش برود، کمبودها و خلأها کشف شده و در صدد ترمیم و تصحیح آن کوشیده می‌شود. نه تنها این، بلکه روزتاروز دامنه علوم گسترش می‌یابد و این کار نه تنها با سرعتی عجیب، بلکه با سرعت شتابنده و شتابان و تعجیل روزافزون صورت می‌گیرد. و عجب است، که هر قدر انسان بیشتر بداند و دانایتر گردد، خود به کمبودها و در واقع به "نادانی" خود پی می‌برد. این نکته ظریف را "ابوشکور بلخی" - از شعرای نامور عهد سامانی کشور ما - در هزار و یک صد سال پیش این طور زیبا فارمولبندی کرد:

تا به جایی رسید دانش من

که بدانم همی، که نادانم

زمانی حیطه دانش انسان به قدری تنگ و کوچک و محدود بود، که یک شخص می‌توانست، واجد همه علوم متداول عصر خود باشد؛ و علامه و جامع الکملات گردد. اما در پهنه علوم وسیع، گسترده، پُرطیف، پُردامنه و منکشف امروزی، هیچ کس از بنی بشر - بلی؛ بدون استثناء "هیچ کس" - چنین مقام و جایگاهی

^۱ - مصراع دوم این بیت را معمولاً در هیئت "باری چو عسل نمی دهی، نیش مزین" می‌آورند. من شخصاً مگر صورت بالا را مرجح و بلکه ارجح می‌دانم.

^۲ - کلمه "برعکس" از ترکیبات بسیار متداول زبان تحریر دری ست، که ساخت آن از نگاه دستوری مورد مناقشه است و گفته اند، بهتر است در عوض "بعکس" استعمال گردد. اما خود "بعکس" از قبیل ترکیباتی چون "بنام" و "بسامان" (مقابل ترکیب منفی "نابسامان") و "بکار" (مقابل ترکیب "نابکار") است، که ضمن آن "به" یا "اسم" می‌چسبند. در آینده در زمینه بیشتر خواهم گفت!!!

را حائز شده نمی‌تواند. این نکته درباره فردا و فرداهای فراوان دیگر، بیشتر و به اصطلاح غلط و کریه "بیشترتر" صادق خواهد افتاد؛

اگر انسان "خانه خراب"، خانه امروز و فردای خود را به دست خود خراب نکند!!!

بحث را به شعر عنوانی مقاله می‌برم، که از گنجینه گویا "همیشه بهار" "گلستان سعدی" انتخاب کرده‌ام. در زمانی، که شیخ شیراز این بیت را در "گلستان" پُرچگم خود انداخت، سطح فهم و دانش در حدی بود، که همگان احسنت گفتند و فرموده شاعر را به گوش هوش و از دل و جان پذیرفتند. این شعر در زمانش یک شهکار پند و حکمت بود، در حدی، که صبغتِ ضرب المثل را به خود گرفت و خاصگیر و عامپذیر گشت. سعدی ضمن این بیت "زنبور" را از نگاه اخلاق و منافع انسانی مورد بررسی قرار می‌دهد، نه به حیث یک موجود طبیعت، که مستقل از انسان و منافع و اخلاق او، حق هستی و وجود دارد. اما:

زنبور در و از نگاه طبیعت عین حق و مقام و منزلت را دارد، که انسان و شیر و گرگ و خرس و خوک و سنگ و چوب و بنات نبات. از نگاه طبیعت "اشرف المخلوقات" یا "اشرف مخلوقات" وجود ندارد!!! مغزها و افکار نارس و نابالغ می‌پنداشتند، که انسان بهترین و نجیبترین و شریفترین مخلوق روی زمین است و مخلوقات دیگر باید برای انسان و در خدمت او باشند. ولی:

از نظر علوم طبیعی - خاصاً "فزیک" - "خلق کردن پدیده های مادی"، جفنگی بیش نیست!!! و چون "خلق ماده" - یعنی "از عدم به وجود آوردن ماده و اشیای مادی" - ناممکن است، کلمه "مخلوق" - که "مولود" ریشه "خلق" است - هم عاری از مفهوم و بی معنی می‌شود. "خالق" و صیغه مبالغه اش "خلاق" هم از نگاه فزیک، کلمات باطل اند و قصه شان به اصطلاح عامیانه کابلی، مُفت است!!!

انسان با دیده درائی به خود حق می‌دهد، که جانداران و پیداوار زمین را بخورد و بجاید و بکشد و نیست و نابود کند، مگر دیده ندارد، که مثلاً "زنبور" جهت دفاع از خود و نسل و خانه و کاشانه خود، نیش بزند. "زنبور" وقتی "نجیب" است، که به انسان منفعتی برساند و شهد و عسل و انگبین تقدیمش نماید؛ ورنه "درشت" و "کُرشْت" و "بی مروّت" و "خبیث" شمرده می‌شود. اگر سعدی و امثال و أقران و اُبنای زمانش از علوم و دانش امروزی و از کیف و کان و رُموز و اُسرارِ طبیعت آگاه می‌بودند، هرگز چنین جفنگی را بر زبان نمی‌آوردند، چه رسد بدین، که مَوردِ تحسین و "أحسَنَت گونی" مردم هم قرار گیرند. اندرز سعدی قویاً نقطه ضعف دیگری نیز دارد، که حتی از نگاه دید قدیم و فهم دیروزی هم نباید قابل قبول می‌بود، چون به "زنبور" تلویحاً می‌رساند، که:

«اگر به انسان عسل تقدیم می‌کردی، حق نیش زدن را داشتی!!!»

و چنین پند و نصیحت خُنثی اصلاً نباید پذیرفتنی باشد، چون "خیر" و "شر" را مُوازیاً و در پهلوی هم و به اصطلاح قدیم "توَأمان" تبلیغ می‌کند.

نظیر این پند را سعدی باربار داده است؛ از جمله وقتی در مورد "پلنگ" سخن می‌گوید:

ترحم بر پلنگ تیزدندان

ستمگاری بود بر گوسپندان

سعدی به "گوسپند" حق می‌دهد، که بچرد و علف بخورد، ولی به "پلنگ" امر می‌فرماید، که گوسپند را مَدَر و مخور، که حرامت باشد!!! اگر پلنگ گوشتخوار "گوسپند و آهو و گاو و دگر جانداران" را نخورد، پس چه بخورد؟؟؟ این جفنگ وقتی در حدّ دیده درائی می‌رسد، که "انسان" خود را مُحِقّ و ذیحقّ می‌داند، روزانه هزاران و لکها و ملیونها و ملیاردها گوسفند و گاو و مرغ و ماهی را به تباهی بکشاند و زهرِ جان خود بکند، ولی از "پلنگ" این حق مسلم و طبیعی و "خداداد" او را می‌گیرد.

ولو "سعدی" از ذکر "زنبور و پلنگ" منظور سمبولیک داشته و بدین وسیله خواسته باشد، که انسانهای "مودی و خونخوار" را تشهیر و تجرید و تنبیه و مُجازات نماید، بازهم طرح مسأله در قالبِ منتخب و پندگونه، بیمورد است.

ضمن یکی از مقالات ده سال پیش خود زیر عنوان "در طبیعت ظلم و ستم وجود ندارد" در زمینه بیشتر سخن گفته ام. لطفاً بر لنک ذیل دَکِه ای نثار کنید:

[http://www.afgazad.com/Elmi/09-12-08--Zolm-Marooft-dar Tabee'at\[1\].pdf](http://www.afgazad.com/Elmi/09-12-08--Zolm-Marooft-dar Tabee'at[1].pdf)

اگر وقت دست داد و مزاج برحال بود، بازهم ازین سنخ خواهم گفت!!!